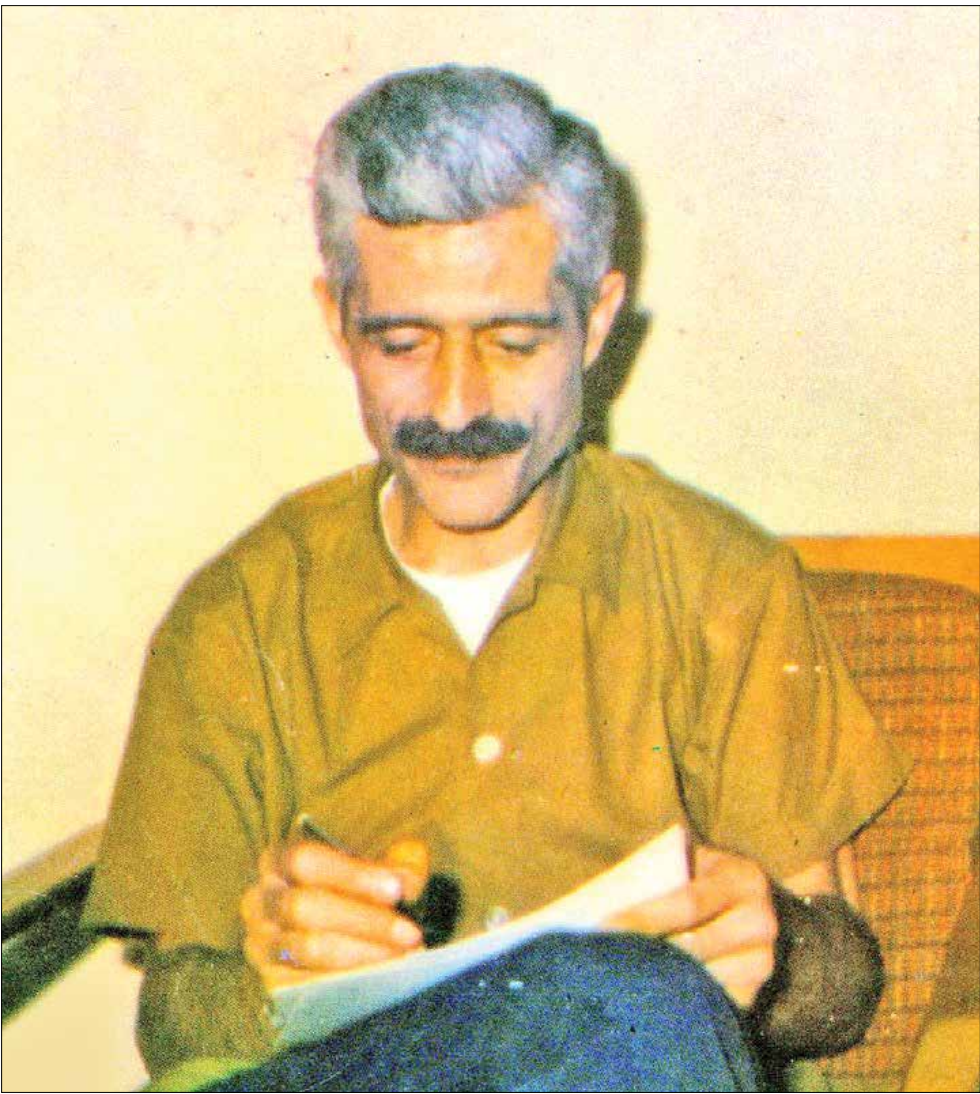




جلال بی نقاب

گفت‌وگو با غلامرضا امامی درباره چهره واقعی **جلال آل احمد** در سالگرد درگذشت او



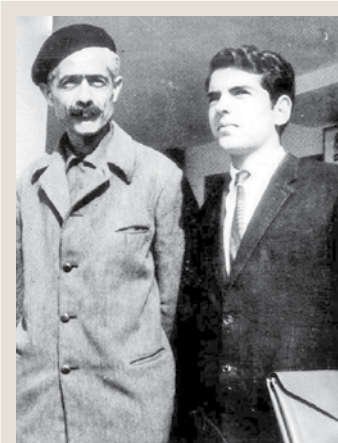
یاد

مریم شهزادی

گروه کتاب

۵۷ سال از غروب جلال آل احمد می‌گذرد، نویسنده، مترجم و منتقد جسوری که در دهه ۴۰، نبض روشنفکری ایران را در دست داشت؛ ادیبی که نه تنها با آثار داستانی ماندگاری چون «مدیر مدرسه» و «نفرین زمین»، بلکه با تحلیل‌های همچنان سفرنامه‌هایی از جنس «خسی در میقات»، مسیری متفاوت را پیش پای اهالی کتاب و مخاطبانش گذرود. نویسنده و مترجمی که همواره در پی «آزادی» بود و هرگز به نور حباب‌های کم فروغ راضی نشد. در سالروز درگذشت این چهره اثرگذار، به سراغ غلامرضا امامی، نویسنده و مترجم ادبیات ایتالیایی رفتم؛ چهره پیشگسوت حوزه کتاب که با جلال مرابوده و دوستی داشته است. امامی که این روزها ساکن مری که برخلاف تصویر خشک و عبوسی که برخی از او ارائه کرده‌اند، قلبی مهربان داشت و دغدغه همیشگی‌اش، غم مردم و در امان ماندن ایران از سلطه خارجی بود. امامی در هر مجالسی که به دست آورد، برای ردودن تصاویر غرض‌ورزانه‌ای که از جلال و فعالیت‌های او ارائه کرده‌اند می‌کوشد؛ تلاشی برای بازخوانی جایگاه و شخصیت ادیب و روشنفکری که او را بعد از جمال‌زاده، مهم‌ترین سنت‌شکن نثرفارسی در حذف فاصله میان زبان شفاهی و مکتوب می‌داند.

باآنکه ۵۷سال از درگذشت جلال آل احمد می‌گذرد اما شخصیت و آثارش همچنان مورد توجه است؛ راز این ماندگاری را در چه می‌دانید؟ راز ماندگاری جلال آل احمد و آثارش را می‌توان در ویژگی‌های شخصیتی او یافت؛ خصوصیاتی که شاکله اصلی ارتباط من با جلال به گونه‌ای بود که اغراق نیست اگر او را برای خود در جایگاه برادر بزرگ‌تر بدانم. من از جلال درس‌های فراوانی گرفتم؛ اینکه خود واقعی‌ام باشم و گرفتار افراط و تفریط نشوم. زندگی بر مدار تعادل، مهم‌ترین درسی است که طی سال‌های هم‌نشینی با جلال از او آموختم.



غلامرضا امامی در کنار جلال آل احمد / سفر سال ۱۳۴۶ به خرمشهر

کتاب‌های او را نیز تشکیل می‌دهند. جلال در تمامی زندگی‌اش جوینده و کاوشگر بود و روحیه‌ای ستم‌ستیز داشت. به‌رغم آنچه درباره‌اش می‌گویند، بسیار مهربان بود و دغدغه درد مردم و چاره‌یابی برای آن را داشت. در اندیشه خویش، راه‌هایی برای رهایی می‌جست که اگر آن راه‌ها به سرانجام مطلوبی منتهی نمی‌شدند، در پی کشف راهکارهایی دیگر برمی‌آمد. جلال اگر در این مسیر پاسخ‌هایی درخور برای پرسش‌های خود پیدا نمی‌کرد، برخلاف اغلب روشنفکران و مخالفاناش گشود. نویسنده و مترجمی که همواره در پی «آزادی» بود و هرگز به نور حباب‌های کم فروغ راضی نشد. در سالروز درگذشت این چهره اثرگذار، به سراغ غلامرضا امامی، نویسنده و مترجم ادبیات ایتالیایی رفتم؛ چهره پیشگسوت حوزه کتاب که با جلال مرابوده و دوستی داشته است. امامی که این روزها ساکن مری که برخلاف تصویر خشک و عبوسی که برخی از او ارائه کرده‌اند، قلبی مهربان داشت و دغدغه همیشگی‌اش، غم مردم و در امان ماندن ایران از سلطه خارجی بود. امامی در هر مجالسی که به دست آورد، برای ردودن تصاویر غرض‌ورزانه‌ای که از جلال و فعالیت‌های او ارائه کرده‌اند می‌کوشد؛ تلاشی برای بازخوانی جایگاه و شخصیت ادیب و روشنفکری که او را بعد از جمال‌زاده، مهم‌ترین سنت‌شکن نثرفارسی در حذف فاصله میان زبان شفاهی و مکتوب می‌داند.

شما تأکید دارید که مهم‌ترین دغدغه‌اش در آن دوران استبداد زده، آزادی بوده‌است. بایں حال چرا بعضی منتقدان جلال همه‌تقصیرها را در مباحث مرتبط با روشنفکری و توسعه‌یافتگی به گردن جلال و امثال او می‌اندازند؛ آن‌هم به بیانه نقد کتاب‌های او همچون «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران». مواجهه شما با نگاه‌های اینچنینی به جلال چیست؟

اتهامات اینچنینی را بسیار ناعادلانه، از سر ناگاه‌ی و مغرضانه می‌دانم. نه فقط جلال، بلکه هرنویسنده‌ای که تنها قلم به دست گرفته و نوشته‌است را باید در دایره آثارش بررسی کرد و دید. عده‌ای اصرار دارند که جلال و شریعتی را مقصر مشکلات امروز بدانند. آن‌تهایی که به جلال و شریعتی انتقادات اینچنینی می‌کنند سوآلی دارم، اینکه اگر جلال و شریعتی نبودند، تحولات اجتماعی رخ نمی‌داد؟ مگر در دورانی که جلال زندگی می‌کرد اصلاً چند درصد مردم سواد داشتند! مگر کتاب‌های جلال چقدر تیراز داشتند! و اصلاً چه تعداد از مردم معمولی آن سال‌ها، کتاب‌های او را می‌خواندند و با جلال یا حتی شریعتی به معنای واقعی آشنا بودند؟ نهایت تأثیر شخصیت‌های اینچنینی بر جامعه نخبه بود. درباره جلال صحبت‌هایی به میان می‌آورند که با حقیقت همخوانی ندارد. در اولین دیدارهایی که با جلال داشتم، باآنکه نوجوانی بیش نبودم، به او گفتم یا مباحثی از کتاب «غرب‌زدگی» موافق نیستم! یا وجود همه بی‌مهری‌ها و قضاوت‌های ناروایی که برخی اصرار دارند در حق او به خرج بدهند، اما جلال در مواجهه با سخنان من اصلاً برافروخته و عصبانی نشد و حتی می‌توان گشت برخورد خوب او جسارت چنان نقد کردنی را به من داده بود. غرب از نگاه جلال، مشکلی بود که در جامعه ایران آن سال‌ها رسوخ کرده بود. جلال مخالف سلطه خارجی بر جامعه ایرانی و کشورمان بود، وگرنه با کلیت غرب ضدیتی نداشت و اتفاقاً موافق بهره‌مندی از تجربه‌ها و دانش جهانی بود. او مشکل زمانه خود را تشخیص داده بود و خواهان آن بود که ایران از گزند وادادگی نسبت به غرب و به تعبیر او «غرب‌زدگی» در امان بماند و با چنین نگاهی کتاب «غرب‌زدگی» را نوشت. هرچند ممکن است که راهکارها و اظهارنظرهای درستی در مواجهه با چنین مسأله‌ای ارائه نکرده باشد. دغدغه‌مندی‌اش کم نمی‌کرد چراکه در پی درمان و خواهان جلب توجه جامعه کنایخوان بود و شواکه‌ها به مشکلات نشأت گرفته از استیلای غرب بود. بایں حال جلال هیچ مسئولیت کشوری یا سیاسی خاصی به عهده نداشت که چنین تفههایی به او وارد باشد! زمانی به حزبی سیاسی می‌پیوندد، بعد هم از آن جامی‌شودو تمام. جلال را باید در دایره آثار و کتاب‌هایی که از او به جای مانده بررسی و نقد کنیم و نه در جایگاه و مسئولیت‌هایی که هرگز نداشته است. او حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کند و به نتایج حاصل از آن هشدار می‌دهد. اما

در وقوع آن حادثه که نقشی نداشته و صرفاً راهکارهای خود را در مقام یک نویسنده مطرح می‌کند. کاش به جای نقدهای مغرضانه، درباره‌اش مطالعه کنند. آن‌هایی که به جای نقد، غرض‌ورزی می‌کنند، همان‌هایی هستند که به محمد مصدق و علی‌شریعتی هم توهین می‌کنند. این مواجهه درستی نیست. ما می‌توانیم بزرگان‌مان را نقد کنیم اما توهین و فحاشی نه. با مواجهه اینچنینی که مشکلات حل نمی‌شود.

جلال در زمان حیاتش چه جایگاهی در فضای ادبی داشت، جایگاه فعلی‌اش را آن زمان نیز داشت یا آن‌را مرمون حال و هوایی است که بعد درگذشت او شکل گرفت؟

جلال در زمان حیاتش بسیار مؤثر بود و کاربزم‌ا داشت. او از جمله افرادی است که کانون نویسندگان ایران را بنیانهادند و جالب است بدانید آتقدر در پی آزادی بود که حتی از افرادی با تفکرات سیاسی متفاوت با خود نیز برای گردهم‌آمدن در کانون دعوت می‌کرد. برخلاف هدایت که بعد از مرگش مشهور شد، جلال در زمان حیات خود نیز شناخته شده و مؤثر بود. روزی با جلال مقابل دانشگاه تهران قدم می‌زدیم که چندنفری اطراف‌مان را گرفتند و به احوال‌پرسی با او پرداختند. جلال با آن‌که هیچ‌کدام را نمی‌شناخت اما با روی باز پذیرای همه‌شان شد. در بین آن چند طرفدار، جوان دانشجویی، به کتاب «غرب‌زدگی» ایراداتی گرفت، جلال با روی گشاده گفته‌های او را شنید و حتی تأکید کرد: «جوان اگر اینها را بنویسی خوشحال می‌شوم، کتاب من قرآن نیست که بی‌عیب و نقص باشد.» مواجهه‌هایی از این سنخ باز فقط به آن مکالمه محدود نمی‌شد و آن‌را می‌توان از جمله دلایل محبوبیت و اثرگذاری‌اش دانست. جلال از نقد آثارش استقبال می‌کرد. در اولین دیدارمان، حتی پای صحبت‌های نوجوانی به کم‌ترجربی من هم نشست و نظراتم را شنید. حالا نمی‌دانم چرا برخی اینقدر مغرضانه به او تهمت می‌زنند و تلاش دارند جلال را طوطر دیگری معرفی کنند.

مطالعه نامه‌های سیمین دانشور و جلال آل احمد که پیش‌تر در قالب کتاب منتشر شده‌اند و همین‌طور مجموعه خاطرات و یادداشت‌های روزانه جلال که تا به امروز دو جلد آنها منتشر شده، چقدر به شناخت جلال واقعی کمک می‌کند؟

وجوهی واقعی از شخصیت جلال را می‌توان در لایه‌لای سطرهای آن نامه‌ها، یادداشت‌ها و روزنوشته‌ها شناخت. مطالعه این کتاب‌ها تأثیر مستقیمی در معرفی چهره واقعی جلال به علاقه‌مندان دارد. آن نامه‌ها، دربردارنده نکاتی بسیار جالب

برخی منتقدان اصلی‌ترین هنرآل احمد را در بهره‌مندی او از زبان محاوره‌ای مردم در آثارش می‌دانند، و تأکید دارند او زبان فاخر ادبیات کهن و زبان محاوره کوچ‌هو بازار را در نوشته‌هایش به یکدیگر پیوند داده‌است!

بله، مصادیقی از این پیوند در لحن و زبان نوشتاری کتاب «مدیر مدرسه» دیده می‌شود. وقتی آن کتاب را می‌خوانید با لحن و زبانی متفاوت از دیگر کتاب‌های زمانه جلال روبه‌رو می‌شوید؛ گویی کسی روبه‌روی‌تان نشسته و با شما صحبت می‌کند. جلال از زبان پرطمطراق و پیچیده‌نویسی‌های مرسوم عبور کرد. ای کاش به جای نقدهای غیرمنصفانه، کمی به رهاورد‌های اینچنینی و خدمات زبانی و ادبی او فکر کنند؛ به اینکه جلال به هنرمندی هرچه تمام موفق به حذف تقابل میان گفتار و نوشتار در زبان فارسی شد. او در این مسیر بسیار موفق عمل کرد و سبب شد که مردم بیش از پیش به مطالعه روی بیاورند. هرچند که در این راه فضل تقدم با جمال‌زاده است اما از نقش جلال نیز نمی‌توان غفلت کرد، به خصوص که او آثار داستانی خود به مسائل روز توجهی ویژه داشت. البته من مخالف نقد جلال و آثارش نیستم، اتفاقاً جلال موافق نگاه تقدس‌گونه به هیچ یک از اهالی کتاب نبود و مواجهه‌ای شایسته و متین با منتقدانش داشت. بحث نگاه سیاسی جلال جداس، می‌توان با آن موافق یا مخالف بود اما خدمات ادبی و زبانی‌اش را نباید، نادیده گرفت. جلال در نثر داستانی‌اش، سنت‌شکنی می‌کرد و بی‌پروا بود. نمونه‌اش آن که جملات را با فعل قطع می‌کرد.

جلال واقعی را چقدر می‌توان در سطرهای صفحات آثارش یافت؟

جلال در مواجهه با خوانندگان آثارش بسیار صادق بود و صادقانه می‌نوشت. نسبت جلال و آثارش عین عکس‌برگردانی بود که سابقاً به شیشه‌های می‌چسباندند، براین اساس هیچ تفاوتی میان او و کتاب‌هایش نمی‌توان قائل شد. جلال در زندگی اجتماعی و شخصی‌اش، مشابه آثارش بود. او پرشتاب، بسیار مهربان، جوینده و بسیار رک بود. از ناگاه‌ی رنج می‌برد، با ستمگری میانه‌ای نداشت و دغدغه‌اش رهایی مردم بود.

از اولین مواجهه‌تان با جلال هم بگویید؛ گویان دوران نوجوانی دبیرستانی و شیفته کتاب‌های «مدیر مدرسه» او «غرب‌زدگی» شده بودید؟

نخستین مرتبه دوست دبیرستانی‌ام، زنده‌یاد مسعود احمدزاده در مشهد، نسخه‌ای از «کتاب ماه کیهان» را به من داد که فعلی از «غرب‌زدگی» در آن آمده بود. سبذیری آن مجله را که خیلی زود هم توقیف شد، جلال به عهده داشت. کمی بعد هم «مدیر مدرسه» را خواندم.



توجه هستند. در آن نامه‌ها شما با جلالی متفاوت از آنچه دیگران معرفی کرده‌اند روبه‌رو می‌شوید. جلال زمانی که سیمین به آمریکا بوده، در نامه‌ای به همسرش اینچنین نوشته که من داخل اتوبوس از دوری‌ات چنان زارزار گریستم که همه مسافران متوجه شدند و این برخلاف آن چهره خشک و عبوسی است که از او به تصویر کشیده‌اند. من که جلال را از نزدیک می‌شناختم، از برخی نقدها آتقدر دلگیری می‌شدم که درصد پاسخگویی به آنها برمی‌آمدم؛ حتی یک مرتبه در پاسخ به یکی از آن حملات، یادداشتی نوشتم. عده‌ای اعتراض کرده بودند که چرا همه نویسندگان شبیه جلال می‌نویسند! بابتش نیز به جلال حمله کرده بودند. یادداشتی خطاب به آنان نوشتم که تقلید دیگر نویسندگان از جلال، چه ربطی به او دارد و جلال چه گناهی کرده‌است؟ جلال یادداشت من را که خواند، تشکر کرد و گفت لازم نیست جواب‌شان را بدهم. شاید خوشایند برخی نباشد اما واقعیت آن است که جلال نه فقط بعد از مرگ، حتی در زمان زندگی‌اش نیز سطره زیادی بر نویسندگان و اهالی قلم داشت؛ سطره‌ای که از اثرگذاری او نشأت می‌گرفت. جلال در نثر و شیوه استفاده از زبان فارسی نیز اثرگذار و حتی سنت‌شکن بود.

شما واسطه دیدار دکتر شریعتی با جلال می‌شوید؟ بله، دکتر شریعتی در دانشگاه تدریس می‌کرد، تازه از فرانسه آمده بود و هنوز شخصیت مشهوری نبود و نسبت خط جلال آل احمد را در دفترچه من دید و خواستار دیدار با او شد. با جلال تماس گرفتیم و بعد هم به دیدارشان رفتم.

روشنفکر بومی گرا

ابراهیم فیاض



«مردم‌شناسی» برخورد مستقیم با واقعیت است و می‌گوید نباید هیچ واسطه ذهنی و فکری باشد، همان بحثی که در «پدیدارشناسی» هم تحت عنوان «ایوخنه / Epoché» مطرح است؛ یعنی تمام ذهنیت شخصی خودت را کنار بگذاری تا بتوانی فرهنگ دیگری را دریابی. در مردم‌شناسی دو اصطلاح به نام‌های «امیک / Emic» و «اتیک / Etic» هست. در امیک فرد باید خود را در آن فرهنگ مورد مطالعه غرق کند، وقتی غرق شود آتقدر داده دریافت می‌کند که دیگر نمی‌تواند از آن خارج شود. زمانی که برای مردم‌شناسی به روستا می‌رفتم روز آخر که قرار بود دیگر از آنها و فرهنگ‌شان جدا شویم، همه دچار غم می‌شدیم، چون با آن فرهنگ عجین شده بودیم. وارد شدن در ابتدا سخت است و سپس خارج شدن هم سخت می‌شود. به خارج شدن از آن فرهنگ اتیک می‌گویند. مرحوم دکتر منوچهر آشتیانی می‌گفت، تاریخ خودش را به آسانی باز نمی‌کنند ولی لحظه‌ای که درش را باز کند آدم غرق داده‌هایش می‌شود. در مردم‌شناسی هم به همین صورت است.

جلال آل احمد یک مردم‌شناس و از نخستین محققان مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بود. ایرج افشار با تمام کارهایی که در زمینه ایران‌شناسی و معرفی مکان‌های مختلف ایران انجام داده تابع جلال و ادامه‌دهنده راه او بوده است. جلال هیچ واسطه تئوریک یا ایدئولوژیکی را در ساختار اندیشه‌اش برای مواجهه و شناخت ایران نمی‌پذیرد. روشنفکران یا تحت تأثیر تئوری‌های غربی بوده و هستند یا با ایدئولوژی شرقی با واقعیت‌ها برخورد می‌کنند و خود به خود از واقعیت‌ها دور می‌افتند. برخلاف این دسته از روشنفکران، جلال مستقیم با واقعیت‌ها روبه‌رو می‌شود و آنها را می‌شکافد. ما به گروهی از انسان‌ها که در یک جغرافیای خاص با یک فرهنگ خاص زندگی می‌کنند، مردم می‌گوییم. مردم با زندگی تقریباً مترادف هستند. جلال، زندگی ایرانی را از خصوصی‌ترین مسائل تا عمومی‌ترین آن در یک ساختار مورد بحث قرار داده است. او در کتاب «سنکی برگوری» درباره پچمار نشدن خودش و همسرش سیمین دانشور گفته است. داریوش مهرجویی سال‌ها بعد از روی این کتاب فیلمی با نام «ایلا» ساخته است. کتاب «نفرین زمین» جلال بسیار مرا تحت‌تأثیر قرار داده است. من زمانی به این عظمت تاکنون ندیده‌ام، انکار که تمام اندیشه‌های جلال در این کتاب جمع‌آوری شده است. یعنی اگر «نفرین زمین» را بخوانی، کل آثار جلال را می‌فهمی.

نبوغ ناشناخته جلال

جلال آل احمد می‌گفت ۵۵ هزار روستا در ایران وجود دارد که فقط توانستم ۵۰۰ هزار و ۵۰۰ روستا را از نزدیک ببینم، یعنی که دهم از باقی روستاها را تاکنون ندیده‌ام. بعد چطور بگویم من در ایران زندگی می‌کنم؟ مردم‌شناسی چون مستقیم با واقعیت مردم در ارتباط است، نظریه‌ها و تئوری‌ها مستقیم به میان نمی‌آیند و سعی می‌شود

رویارویی با خود واقعیت انجام شود. هیچ‌کس هنوز نبوغ جلال را نفهمیده است. ما در ایران قدر و ارزش داشته‌ها و منابع مادی و معنوی‌مان را نمی‌دانیم، اما جلال سرمایه‌های انسانی در روستاها را می‌دید که در وسط کویر و گرما یا سرمای زمستان چگونه دوام می‌آورند و دست به چه کارها که نمی‌زنند. جلال بدون نظریه‌ها مستقیم با واقعیت برخورد می‌کند، اما روشنفکری بیشتر ایدئولوژیک برخورد می‌کند، این فرق جلال با روشنفکران زمانه خودش است. او از نوسازی آمرانه بیزار بود، چون سرمایه اجتماعی را نابود می‌کرد. یعنی نوسازی آمرانه، سرمایه اجتماعی را که سبب مشارکت و خلاقیت عمومی است، او بین می‌برد. او در همه کتاب‌هایش چنین مسائلی را مطرح می‌کند. این نیست که خیال کنید جلال در واقعیت‌ها غرق می‌شود تا از آنها دفاع کند، بلکه خیلی از آنها را هم مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. اندیشه انتقادی جلال یک اندیشه انتقادی بسیار نیرومند است که متأسفانه تاکنون ردت آن نوسازی آمرانه را نقض کند و دنبال این بود که سرمایه‌های اجتماعی ایرانی‌ها را برگرداند. محور مردم‌شناسی و مردم‌نگاری جلال هم آبادی و روستاست، نه شهر یا حتی عشایر؛ چون روستایی‌ها نه طبیعت را نابود می‌کنند و نه مثل عشایر تابع طبیعت هستند، بلکه مردمان روستا به صورت نرم در طبیعت دخل و تصرف می‌کنند، ولی نابودش نمی‌کنند.

تجلی سعدی در جلال

جلال در بوم‌گرایی جزبانی را آغاز می‌کند که وقتی در شهریور ۱۳۴۸ از دنیا می‌رود، ذریعتی اندیشه‌های انتقادی او را ادامه می‌دهد. البته جلال روشنفکری را مورد نقد قرار داد و شریعتی روحانیت سنتی و غیرسیاسی را نقد کرد و ترکیب جلال و شریعتی تا حدی پایه‌های تئوریک انقلاب را شکل می‌دهد. اگر ما جلال و آثارش را بفهمیم

نزدیک به نیم قرن اندیشه این مملکت و نیم قرن بعدش را هم می‌فهمیم؛ یعنی جلال باعث تحول بزرگی در اندیشه ایران شد که به مدت یک قرن تداوم داشت. جلال در ادبیات بنیانگذار است. بعد از مشروطه ادبیات را صادق هدایت ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که هیچ‌کس نتوانست چنین کاری کند. صادق جمع‌آوری مثل‌ها و ادبیات را برعهده داشت اما تأثیر جلال در جریان‌های زبان‌شناختی بسیار عظیم است. یعنی آن تحول زبان‌شناختی که بعد از مشروطه رخ می‌دهد در جلال و آثارش متجلی می‌شود. متأسفانه هیچ‌کدام از اینها را درباره جلال نمی‌دانیم. جلال در ادبیات کارهای بزرگی انجام داده است، یعنی اگر بخوایم در تاریخ او را با کسی مقایسه کنیم، با سعدی باید مقایسه کرد. سعدی بنیانگذار نوع خاصی از ادبیات و زبان بوده و بزرگ‌ترین تأثیر را در آنها داشته، جلال هم همین است. می‌شود گفت حکمت‌های سعدی در جلال تجلی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر جلال، سعدی جهان امروز است.



راز ماندگاری جلال آل احمد و آثارش را می‌توان در ویژگی‌های شخصیتی او یافت؛ خصوصیاتی که شاکله اصلی کتاب‌های او را نیز تشکیل می‌دهند. جلال در تمامی زندگی‌اش جوینده و کاوشگر بود و روحیه‌ای ستم‌ستیز داشت. به‌رغم آنچه درباره‌اش می‌گویند، بسیار مهربان بود و دغدغه درد مردم و چاره‌یابی برای آن را داشت.

